

## فهرست

۷	پیشگفتار.....
۲۷	مقدمه.....
۳۲	۱. زمان‌مندی.....
۳۳	۲. تمایز وجودشناختی.....
۳۴	۳. وجود.....
۳۷	فصل اول: مابعدالطبیعه به مثابه تاریخ وجود.....
۵۲	دگرگونی [ἐνέργεια] به [actualitas].....
۶۶	دگرگونی حقیقت به یقین.....
۷۷	دگرگونی از زیرنهاده [ὑποκειμενον] به موضوع [subiectum].....
۸۶	لایب‌نیس: وابستگی متقابل واقعیت و بازنمایی.....
۱۰۶	موضوعیت و موضوعیت نفسانی.....
۱۱۱	بیست و چهار گزاره لایب‌نیس.....
۱۱۷	فصل دوم: طرح‌هایی از تاریخ وجود به مثابه مابعدالطبیعه.....
۱۱۷	از تاریخ وجود.....
۱۱۹	به‌سوی تعیین ذاتی مابعدالطبیعه عصر جدید.....
۱۲۱	ابژکتیویته - استعلا - وحدت - وجود.....
۱۲۳	وجود - ابژکتیویته (اراده).....
۱۲۴	وجود به مثابه ابژکتیویته - وجود و اندیشه - وحدت و واحد [ἕν].....
۱۲۵	ابژکتیویته و رویت [تفکر بازتابنده].....
۱۲۷	رویت و بازنمایی.....
۱۲۸	رویت و ابژه و سوژکتیویته.....
۱۲۹	امر استعلایی.....
۱۳۰	بازنمایی و رویت [تفکر باز نمایاننده].....
۱۳۱	وجود - واقعیت - اراده.....
۱۳۲	وجود و آگاهی.....
۱۳۳	واقعیت به مثابه اراده.....
۱۳۶	[امر] وجود.....
۱۳۸	تمامیت مابعدالطبیعه.....
۱۳۹	وجود.....
۱۴۰	اگزیستانس.....
۱۴۴	وجود و تحدید مفهوم اگزیستانس.....
۱۴۶	شلینگ - کی‌پرگارد.....
۱۴۷	شلینگ.....
۱۴۹	«اگزیستانس و اگزیستانسیل».....

۱۵۰	.....ایضاح
۱۵۳	..... فصل سوم: تذکر در مابعدالطبیعه
۱۶۵	..... فصل چهارم: غلبه بر مابعدالطبیعه
۱۶۶	..... I
۱۶۷	..... II
۱۶۷	..... III
۱۶۹	..... IV
۱۷۱	..... V
۱۷۳	..... VI
۱۷۴	..... VII
۱۷۵	..... VIII
۱۷۷	..... IX
۱۷۹	..... X
۱۸۰	..... XI
۱۸۲	..... XII
۱۸۳	..... XIII
۱۸۴	..... XIV
۱۸۵	..... XV
۱۸۶	..... XVI
۱۸۷	..... XVII
۱۸۷	..... XVIII
۱۸۸	..... XIX
۱۹۰	..... XX
۱۹۰	..... XXI
۱۹۱	..... XXII
۱۹۲	..... XXIII
۱۹۳	..... XXIV
۱۹۳	..... XXV
۱۹۴	..... XXVI
۲۰۲	..... XXVII
۲۰۴	..... XXVIII

## پیشگفتار

از قضا سرکنگبین صفرا فزود  
روغن بادام خشکی می نمود

کتاب «پایان فلسفه»، مجموعه‌ای است که شخص مارتین هایدگر دستور گردآوری آن را به شاگردش خانم جوآن استامبو صادر کرده است. اصل این کتاب به زبان آلمانی در کتب و مقالات پراکنده انتشار یافته، و استامبو پس از تدوین و ترجمه آن را با عنوان «پایان فلسفه» منتشر نموده است. اهمیت کتاب بنا به تعبیر خود استامبو از آن رو است که شامل صریح‌ترین برخورد هایدگر با تاریخ وجود به‌مثابه مابعدالطبیعه است، که از افلاطون و ارسطو آغاز می‌شود و تا شلینگ، کی‌یر کگارد و نیچه ادامه پیدا می‌کند. اما ارزش و اهمیت این نوشتار به این حدود و ثغور محصور نمی‌شود، «پایان فلسفه»، عریان‌ترین چهره هایدگر متأخر است که بر اساس وجوداندیشی تاریخی، حتی «وجود و زمان» خود را جزئی از تاریخ فلسفه تلقی می‌کند و پدیدارشناسی، هرمنوتیک و فلسفه استعلایی را به رسخ تاریخی در سرآغاز وامی‌گذارد؛ و از آن فراتر در تمامیت مابعدالطبیعه به‌مثابه خوانش تکنولوژیک از وجود، حتی پیشوا («Führer») را جزئی از طرح و تضمین ماده خام مصرفی، در

چرخه مصرف برای مصرف، قلمداد می‌کند.

چهار فصل این مجموعه در بردارنده عناوینی چون: «مابعدالطبیعه به مثابه تاریخ وجود»<sup>۱</sup>، «طرح کلی تاریخ وجود به مثابه مابعدالطبیعه»<sup>۲</sup>، «تذکر در مابعدالطبیعه»<sup>۳</sup> و بالاخره «غلبه بر مابعدالطبیعه»<sup>۴</sup> است. سه فصل نخست از انتهای مجلد دوم نیچه<sup>۵</sup> اخذ شده و فصل آخر بنا بر خواسته مارتین هایدگر از مجلد «سخنرانی‌ها و مقالات»<sup>۶</sup>، به این کتاب ضمیمه شده است. آنچه هایدگر در «وجود و زمان»<sup>۷</sup>، علاوه بر تفسیر وجود بر حسب زمان پی جسته است، یعنی: «ویران سازی»<sup>۸</sup> پدیدارشناسانه تاریخ وجود، در این مجموعه به وضوح بدان دست یافته است.

در «پایان فلسفه» واژه ویران‌سازی، معنی اوراق، بازخوانی و اساسی لایه‌های پنهانی طبیعت اصیل وجود را به دست می‌دهد؛ لایه‌هایی که به قول هایدگر تفکر مابعدالطبیعی برپا ساخته است. مابعدالطبیعه به مثابه تاریخ وجود، رو به گذشته دارد و متذکر گذشته است و اینکه چگونه مابعدالطبیعه در صدر تاریخ غربی ظهور کرده است. از سوی دیگر، پایان فلسفه، با تذکر به گذشته روی به آینده دارد تا نشان دهد، دوران معاصر چگونه در روند تحولات ادواری وجود، تمامیت یافتن فلسفه را رقم زده است. مقصود هایدگر از پایان فلسفه، اتمام فلسفه است و البته اتمام به منزله اكمال نیست. پایان فلسفه جایی است که در آن، کل تاریخ فلسفه به منتهای مراتب امکانات خود می‌رسد و تمام قوایی را که دارد به فعلیت می‌رساند. وی، فلسفه را در قالب مابعدالطبیعه تمامیت یافته تلقی می‌کند تا امکان طریقت اصیل‌تری را برای

- 
1. Metaphysik als Geschichte des Seins
  2. Entwürfe zur Geschichte des Seins
  3. Die Erinnerung in die Metaphysik
  4. Die Überwindung der Metaphysik
  5. Nietzsche
  6. Vorträge und Aufsätze
  7. Sein und Zeit
  8. Destruktion

تفکر پیش کشد.

مسئله اصلی تفکر وجود است، اما در طول تاریخ مابعدالطبیعه مورد غفلت<sup>۱</sup> قرار گرفته است. فلسفه مابعدالطبیعه و موضوع آن «موجود به ماهو موجود» است. مابعدالطبیعه موجود مطلق را از طریق تفکر باز نمودی<sup>۲</sup> (تمثلی) می‌اندیشد و می‌کوشد تا به موجودات جهت عقلی بدهد. چنانچه از ابتدای تاریخ فلسفه وجود، موجود به صورت آرچه (ἀρχή / arche) ظهور یافته است، ارسطو فلسفه را علم به علل قصوی خوانده است، یعنی فلسفه در جست‌وجوی بنیاد و اصل موجودات است و همین اصل را وجود خوانده است. وجود آن هنگام که بنیاد<sup>۳</sup> تلقی شود، به این معنا فهمیده می‌شود که باعث حضور موجودات می‌گردد. در اینجا بنیاد به منزله علّتی است که موجودات به واسطه آن از کتم عدم خارج شده و به عرصه ظهور یا حضور (Anwesenheit) وارد می‌شوند.

از «بنیاد»، در تاریخ مابعدالطبیعه به صور گوناگون سخن گفته شده است، افلاطون از «آگاتون» سخن رانده است، ارسطو «علل اربعه» را عنوان کرده است، افلوپین طرح «واحد» را در انداخته است، «موجود اعلی» در تفکر قرون وسطی پا به میدان نهاده است، دکارت «کوژیتو» را پیش کشیده است، لایب‌نیتس «مونا» را بنیاد کرده است، کانت «شرط امکان تجربه» را مطرح کرده است، «سیر دیالکتیکی روح مطلق» با هگل شکل گرفته است، «پراکسیس» در مارکس، مبدأ حرکت تلقی شده است و در نهایت «اراده معطوف به قدرت» با نیچه به منصفه ظهور رسیده است.

غفلت از وجود، یعنی: اختفای خاستگاه وجود تجزیه شده به چیستی و هستی، به‌سوی وجودی که در موجود به‌ماهو موجود گشایش یافته، اما به‌عنوان وجود،

1. Vergessenheit

2. Vorstellend

3. Grund

فاقد پرسش رها شده است.<sup>۱</sup> مابعدالطبیعه به مثابه تاریخ وجود، در سپهر تحولات تاریخی وجود، دقیقاً آغازگر غفلت و متارکه وجود است. با تغایر افلاطونی چیستی و هستی، تمایز میان وجود و موجود مبهم و غامض گشته و وجود به ماهو صرفاً بر حسب نسبتش با موجود به عنوان علت اولی و یگانه آن تلقی می شود. زمانی که تغایر میان چیستی و هستی برپا می شود، چیستی در تقدم از هستی پیشی می گیرد و بالمآل، تقدم چیستی بر هستی، به اهمیت و تأکید بر موجود منتهی می شود. موجود امری بالفعل<sup>۲</sup> تلقی می شود، یعنی چیزی «که - هست»<sup>۳</sup> وجود موجودات در فعلیت<sup>۴</sup> آن نهفته است. در زبان مابعدالطبیعی غالباً معنای موجودات و گذاشته در فعلیت آن هاست. فعلیت در زبان مابعدالطبیعی غالباً معنای «موجودیت»<sup>۵</sup> و «واقعیت»<sup>۶</sup> را نیز افاده می کند. هایدگر تأکید می کند: «وقتی کانت درباره دلایل موجودیت خدا سخن می گوید. فرض این است که نشان داده شود خدا بالفعل است، یعنی خدا موجود است.»

هایدگر در افق توصیف تاریخی، گذار از زبان یونانی به زبان مفهومی رومی را پیش می کشد و بر شناسایی شخصیت رومی در غنای بسط تاریخی اش مشتمل بر عنصر سلطنت سیاسی روم<sup>۷</sup>، عنصر مسیحی کلیسای روم<sup>۸</sup> و همچنین عنصر رومانیتک<sup>۹</sup> آن تأکید می ورزد و تعین وجود در قالب فعلیت را در آن عصر آشکار ساخته و بدین سان در سرتاسر تاریخ غرب از رومیان تا دوران معاصر امتداد داده و نشان می دهد که

- 
1. Metaphysik als Geschichte des Seins
  2. aktuell
  3. was-ist
  4. Aktualität
  5. Existenz
  6. Realität
  7. Das Element der Politischen romanischen Imperial
  8. das Chrstliche der romischen Kirche
  9. Das Element der Romantik

چگونه با تفسیر رومی (فعلیت) از وجود، شخصیت یونانی وجود یک بار و برای همیشه مورد سوء تفاهم قرار گرفته و دست نایافتنی می‌شود. ماحصل اینکه، بنا به تصریح هایدگر تاریخ غرب از این لحاظ به چندین استناد رومی است و نه یونانی.

سیر تحولات تاریخی وجود در قرون وسطی، به مثابه بازتابی از آگاتون افلاطون، خیراعلی (*Summum bonum*) را رقم می‌زند، آنچه موجودات را چنان که هستند، بدون قید و شرط امکان می‌بخشد. خیراعلی یک توصیف اخلاقی یا آرمان ارزشی نیست، بل، علیتی را که امر واقعی محض در خور آن است به ناب‌ترین وجه بیان می‌کند. وجود تغییر یافته به فعلیت، اکنون در قالب ممکن‌سازی و علیت بر سرتاسر تاریخ آینده وجود حکم‌فرمایی می‌کند و تفکر بازنمایانه ایمان مسیحی زمام امور را به‌منظور توجیه قاطع مابعدالطبیعی به دست می‌گیرد. با سیطره تفسیر روحانی-مسیحی از موجودات، موضع بنیادی وجود در قالب واقعیت به بداهتی عاریتی دست می‌یابد که از آن پس برای هر برداشت متعاقبی از وجود موجودات، حتی صرف نظر از رویکرد مدرسی، یکپارچه قطعی باقی می‌ماند. واحد (*é/v/hen*)، وحدت‌بخش منحصر به فرد، مؤثر ازلی است و کلیسا نیز تنها مالک حقیقت یگانه و سرمدی است.

تحول ماهوی حقیقت به یقین تفکر بازنمایانه به واسطه ذات وجود در قالب (*actus purus*) (فعل محض) تعین می‌یابد. از همین روی کلیسای مسیحی<sup>۱۰</sup> در خلال تحولات گوناگون به مسیحیت فرهنگی<sup>۱۱</sup> بدل می‌شود و برای سازماندهی و بسط امر واقعی در تاریخ عصر جدید معتبر باقی می‌ماند و جهت تفسیر امر واقعی بر حسب واقعیت آن برای مابعدالطبیعه نوین، کماکان بر حجیت خویش پایدار می‌ماند. بدین لحاظ، هایدگر افشا می‌کند که فرهنگ نوین حتی در صورت فقدان ایمان، همچنان مسیحی است ولو ایمان مسیحی در بیش‌ترین فاصله از مسیحیت اصیل قرار گرفته باشد. این ایمان مسیحی است که خصلت بنیادین مابعدالطبیعه

10. Christliche Kirche

11. Kulturelles Christlichkeit

را برگزیده و آن را در قالب سیطرهٔ غربی به ثبت می‌رساند. «علیت» و «تأثیر» در «واقعیت» نهفته است، آنجا که واقعیت هست ارادهٔ هست، آنجا که اراده هست، توارد نفسانی<sup>۲</sup> هست و آنجا که توارد نفسانی هست، امکانات بسط ذاتی اراده به عنوان عقل و عشق و قدرت خواهد بود.<sup>۳</sup>

اما نقطه عطف تحولات ادواری وجود جایی است که دکارت «کوژیتو» را پیش کشیده است، با تبدیل «انسان»<sup>۴</sup> به «سوژه»<sup>۵</sup>، «سوژه»، به «من»<sup>۶</sup> و «من» به «من می‌اندیشم»<sup>۷</sup>؛ سوژکتیویته [موضوعیت نفسانی]<sup>۸</sup> رقم می‌خورد و مابعدالطبیعه به طبیعت انسان تعلق پیدا می‌کند. انسان در کنار موجود اعلی، واقعیت‌شناسنده است، پس از دیدگاه مابعدالطبیعی حامل حقیقت است و چنان است که می‌تواند حقیقت<sup>۹</sup> را در شناخت، به قطعیت<sup>۱۰</sup> رقم بزند. منشأ سلطهٔ حقیقت در قامت یقین، که به تاریخ وجود تعلق دارد، در رهایی ذاتش از حقیقت بدوی وجود نهفته است. یقین انسان به خود و تأثیرگذاری‌اش واقعیت او را تعیین می‌بخشد. انسان به تنهایی بر آنچه که واقعی است، به عنوان امری مؤثر بر او و متأثر از او، اعتبار می‌بخشد. انسان ماهیت یقین را با تیغ نفسانی‌اش<sup>۱۱</sup> تعیین می‌بخشد و بدین سان طبیعت انسانی درون امر واقعی نفوذ می‌کند و فرهنگ، به نحو تاریخی به مثابهٔ قوام طبیعت انسانی که به

- 
1. Der Wille
  2. Selbst – Wollen
  3. Entwürfe zur Geschichte des Seins
  4. Mensch
  5. Subjekt
  6. Ich
  7. Ich denke
  8. Subjektivität
  9. Wahrheit
  10. Gewißheit
  11. Selbstsicherung

\* گفتار در روش دکارت.

\*\* موناشناسی بخش - ۳ - ۶۱۲ - Geth. VI



خود یقین دارد و به آن یقین مبتهج است، آغاز می‌شود.\*

وجود در تاریخش در قالب مابعدالطبیعه سراسر «Subjectivity» (موضوعیت) است. اما از زمان دکارت با تبدیل موضوعیت به موضوعیت نفسانی، من برتر، یعنی [واقعیت اندیشنده و عقل شناسنده] اولویت می‌یابد. من، از جانبی حقیقی‌ترین موجود، یعنی دست‌یافتنی‌ترین موجود در ایقان خویش است و نیز از جانب دیگر، به عنوان یک پیامد، موجودی است که در آن موجود و جوهر، ساده و مرکب را به‌طور کلی تا آنجا که اصولاً می‌اندیشیم درمی‌یابیم.\*\* اما حواله تاریخی وجود در عصر جدید با اصل جهت کافی لایب‌نیتمس مهبای بسط کامل خود می‌شود و با تفسیر وی از زیرنهاد «Subiectum» به نیرو و قدرت تأثیر «vis» طرح موند به‌عنوان شأن جامع ادراک «Perceptio» و اهتمام «Appetitus»، سوژکتیویته (موضوعیت نفسانی) با اراده پیوند می‌یابد و اراده، نقطه اتکای بنیادهای عقلی واقع می‌شود. هایدگر در مابعدالطبیعه به‌مثابه تاریخ وجود، با بررسی بیست و چهار گزاره لایب‌نیتمس به تحلیل اصل جهت کافی می‌پردازد و تکون مرحله‌نهایی تاریخ تفکر غرب را در تأسیس اصل جهت کافی ارزیابی می‌کند؛ جایی که ترانساندانس با موضوعیت نفسانی یگانگی یافته و موجود به‌عنوان مورد نفسانی کمی و محاسبه‌پذیر در برابر ذهن حسابگر «ratio»، ساحت پیوند عقل و اراده، باز نمود می‌شود و ترانساندانس قادر می‌شود تا بر موجود به‌ماهو موجود استیلا یابد، در آن تصرف کند و آن را تحت سلطه خود در آورد.

فهم ابژکتیویته در قالب ابژه حقیقی نوین و تفکر بی‌قید و شرط پیرامون آن، پس از تبدیل انسان به سوژه، و سوژه به من و من به من می‌اندیشم، با تلقی کانت از یقین من می‌اندیشم به‌عنوان نقطه اوج منطق، تحصیل می‌یابد، و وجود در قالب ابژکتیویته رُخ می‌نمایاند. کانت جوهر اندیشنده را «وحدت تألیفی اصلی استشعار نفسانی استعلایی»<sup>۱</sup> قلمداد می‌کند و با تعبیر اصل جهت کافی لایب‌نیتمس به عنوان

1. Ursprünglich Synthetische Einheit der Transzendentalen Apperzeption

شرط وجودشناسانه کل حقیقت، سوپژکتیویته را با ترانساندانس ملازم می‌کند.<sup>۱</sup> سوپژکتیویته، ابژه و رُویت به هم تعلق دارند، تنها وقتی رُویت به مثابه رابطه حفاظت‌کننده موجودات تجربه شود، می‌توان وجود را ابژکتیویته (موردیت نفسانی) تلقی کرد.<sup>۲</sup>

صورت جدید وجودشناسی فلسفه استعلایی است که به معرفت‌شناسی<sup>۳</sup> بدل شده است، معرفت‌شناسی عنوانی برای ناتوانی بنیادی و فزاینده مابعدالطبیعه نوین در شناخت ماهیت آن مابعدالطبیعه و مبنای آن است. مابعدالطبیعه شناخت، موضوع مابعدالطبیعه ابژه است، یعنی، مابعدالطبیعه موجودات در حکم ابژه و مابعدالطبیعه ابژه برای سوژه.<sup>۴</sup> پایان مابعدالطبیعه، با مابعدالطبیعه شناخت مطلق، به مثابه روح اراده، با هگل آغاز می‌شود و یقین بی‌قید و شرط اراده خود را به عنوان واقعیت مطلق می‌شناساند. از آغاز مابعدالطبیعه تا به حال، وجود، اراده است. اراده مشتمل بر کثرات ذات است. اراده یا اراده معطوف به عقل است یا اراده معطوف به روح، اراده معطوف به عشق یا اراده معطوف به قدرت. از این حیث که اراده معطوف به قدرت به نهایت حد خود یعنی تضمین بی‌قید و شرط دست می‌یابد، تنها معیار برای تضمین هرچیز و بالمآل ضامن صحت خود است. صحت اراده معطوف به اراده، تضمین کامل و بی‌قید و شرط خود است. هر چه با اراده معطوف به اراده مطابقت دارد، درست و بسامان است زیرا غیر از اراده معطوف به اراده سامانی در کار نیست.

مابعدالطبیعه در همه مراحل و صور تاریخی‌اش، حوالت<sup>۵</sup> بی‌بدیل و شاید ناگزیر غرب و پیش‌فرض سلطه زمینی<sup>۶</sup> آن است. اراده سلطه بر زمین اکنون به نوبه

- 
1. Entwürfe zur Geschichte des Seins / Subjektivität;
  2. Entwürfe zur Geschichte des Seins/ Objektivität
  3. Epistemologie
  4. Die Überwindung der Metaphysik / XX
  5. Schicksal
  6. Planetarische Herrschaft.

خود کانون غرب را متأثر می‌کند. سنت حقیقت دربارهٔ موجودات که تحت عنوان مابعدالطبیعه واقع می‌شود، به توده‌ای از تحریفات گسترش می‌یابد که دیگر خود را نمی‌شناسد و ذات ازلی وجود را فرو می‌پوشاند. موجودات در ابتدا، وجود را مطلقاً به دست فراموشی می‌سپارند و استیلای نامحدود مابعدالطبیعی، به واسطهٔ تقدم موجود (واقعیتِ ایزکتیو) بر وجود، تحقق می‌یابد. از نظرگاه هایدگر، تکنولوژی، گسترش مابعدالطبیعه معطوف به اراده است؛ تکنولوژی، متارکهٔ وجود را از طریق انسان آشکار می‌کند. تکنولوژی چیزی بیش از ارادهٔ معطوف به قدرت نیست و تفکر تکنولوژیک یک میراث مابعدالطبیعی است که روش تجلی وجود در عصر حاضر را تعیین می‌کند. تکنولوژی به طبیعت همانند انبار می‌نگرد. این منابع از طریق تکنولوژی، جمع‌آوری، ذخیره و تغییر شکل می‌یابند و به صورت کالای تولیدی مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرند. ترتیب موجودات همانند منابع، حادثه‌ای است که وقتی رُخ می‌نماید که انسان، طبیعت وجود را از طریق ارادهٔ خود تعیین کند. بنابراین تکنولوژی چیزی بیش از ارادهٔ قدرت‌گرا نیست و ماشین‌های تکنولوژی وسیله بیان این اراده‌اند. تکنولوژی چیزی بیش از یک مصداق علم مدرن است. تکنولوژی روش واحد آشکار کردن موجودات است که باعث می‌شود طبیعت به صورت ابزار مطلوب انسان درآید. موجودات تکنولوژیک بایستی قبل از ظهورشان به جایگاه وجودشناسانه انتقال یابند تا بدین وسیله به مؤثرترین وجه به کار آیند. مصرف موجودات، شامل بهره‌برداری سامان یافته از موجوداتی است که به ماده خام و فرصتی برای تولید مصنوعات و گسترش آن‌ها بدل می‌شود. انسان نیز که دیگر چندی است، خصیصهٔ مهم‌ترین ماده خام بودنش را پنهان نمی‌کند، به این فرآیند کشیده شده است. انسان مهم‌ترین ماده خام است، زیرا موضوع هر نوع مصرفی باقی می‌ماند. او این کار را از طریق صدور مجوز بی‌قید و شرط برای بیگانه‌انگاری «اراده» اش با این فرآیند به انجام می‌رساند و بدین ترتیب در عین حال به متعلق انصراف از وجود بدل می‌گردد. پیشوایی، محاسبهٔ

---

1. Verlassenheit des Seins

2. Die Überwindung der Metaphysik / XXVI